خاطرات خواندنی حجت‌الاسلام قرائتی

خبر گزاری «حوزه»، بخشـــی از خاطرات حجت‌الاسلام والمســلمین قرائتی را منتشر کرده است که در ادامه از نظر خوانندگان عزیز می گذرد.

***

***شهید بهشتی و نماز اول وقت مقابل مهمانان خارجی**

سال ۵۸ در خدمت شــهید بهشتی بودیم، عدّه‌ای از مهمانان خارجی هم حضور داشــتند و با وی گرم صحبت بودند. تا صدای اذان بلند شد، شهید بهشتی از حضّار معذرت‌خواهی کرد و گوشه‌ای سجّاده‌اش را انداخت و مشغول نماز شد.

***اُسراء و شکنجه آنان به خاطر خواندن نماز**

یکی از آزاده‌ها می‌گفت: روزی پس از اذان ظهر، افسر اردوگاه همــه را به محوطهٔ باز اردوگاه فراخواند و تا نزدیک غروب همه را نگه‌داشــت. چون وقت نماز گذشت یکی از برادرها گفت: اللّه‌اکبر. او را بردند و کتک زدند. برادری دیگر گفت: اللّه‌اکبر. او را هم زدند؛ همین طور تعدادی از برادرها به خاطر نماز شکنجه شدند.

بالاخره دوستان تصمیم گرفتند به صورت نشسته و آهسته و به طوری که افسران عراقی متوجّه نشوند، نماز ظهر و عصر را بخوانند.

***شیوه ای که طلبهٔ نجفی را به درجهٔ اجتهاد رساند!**

از یکی از مجتهدین نجف که هزاران طلبه نزد او درس خوانده‌اند، پرسیدم: شما چگونه مجتهد شدید؟. گفت: در محلهٔ ما آقایی بود که شب‌ها برای دو سه نفر طلبه، درس شبانه داشت. من هم روزها کار می‌کردم و شب ها نزد وی می‌رفتم. این عالم بزرگوار ابتدا برای ما یک قصه می‌گفت و سپس درس را شروع می‌کرد. این گونه ما عاشق حوزه و دروس دینی شدیم.

***شما ده میلیون دادی تا صد میلیون بگیری!**

یکی از ثروتمندان برای عالمی پولی آورده بود تا در راه فقرا خرج کند، ولی هنگام خداحافظی گفت: قطعه زمینی دارم در فلان جا که ســندش مشکلی پیدا کرده و اگر شما ...!!. عالم گفت: شما ده میلیون دادی تا صد میلیون بگیری، پولت را بگیر و برو.

***مرگ در کنار میلیون‌ها تومان پول**

مناسبتی بود و چند روز تعطیلی. یکی از سرمایه‌داران تهران به دور از چشم دوستان و بدون اطلاع خانواده، به حجره‌اش آمده بود تا ســرمایه‌اش را حساب کند. پس از آنکه در قسمت عقبی حجره اســناد را بررسی کرد، خواست بیرون بیاید که دید کلید را داخل حجره جا گذاشته و در را به روی خود بسته است. هر چه فریاد زد چون بازار تعطیل بود، صدایش به جایی نرسید، آنقدر فریاد زد که از حال رفت. چون کسی از محل او خبر نداشت پس از چند روز او را در حالی پیدا کردند در کنار میلیون‌ها تومان پول، جان سپرده بود.

***علامه امینی و اثبات خواندن هزار رکعت نماز در شب**

یکی از فضائل امیرالمؤمنین(ع) این است که شبی هزار رکعت نماز می‌خواند. افراد زیادی می‌گویند: مگر می‌شــود در یک شب هزار رکعت نماز خواند؟!.

علامّه امینی (ره) صاحب کتاب شریف «الغدیر»، ماه رمضانی به مشهد مشرّف شد و هر شب هزار رکعت نماز در حرم مطهر خواند تا امکان این امر را اثبات کند.

***ســـیلی امام (ره) بر صورت مأمور فحاش در مدرسهٔ فیضیه**

به مرحوم آیت‌اللّه بهاء الدینی(ره) گفتم: ما هرچه شنیده‌ایم، از میانسالی امام شنیده ایم، شما که در جوانی با امام دوست بوده‌اید آیا خاطره‌ای از جوانیِ امام به یاد دارید؟. ایشــان گفتند: خاطرات بســیاری به یاد دارم از جمله اینکه در زمان رضاشــاه، در مدرسه فیضیه نشســـته بودیم که یکی از ماموران شاه وارد مدرسه شد و شروع به فحّاشــی و قُلدری کرد. من شاهد بودم حضرت امام که بیست و چند سال بیشتر نداشت، جلو آمد و چنان سیلی بر صورت او نواخت که برق از گوشش پرید.

*** پس از قیام پانزده خرداد، شاه به اسداللّه عَلَم، وزیر دربار گفت: این خمینی کیست که آشوب به راه انداخته است؟. عَلَم گفت: یادتان هست وقتی شما به منزل آیت‌اللّه العظمی بروجردی(ره) در قم وارد شدید همه علما بلند شدند، امّا یک سیدی بلند نشد؟ شاه گفت: بله، عَلَم گفت: این همان است!**

***شیراز ، شهر ملا صدرا**

شــهید مطهری(ره) می‌گفتند: من دوست دارم هوای شیراز را تنفّس کنم. گفتند: چرا؟. جواب داد: چون ملاصدرا در این شـــهر نفس کشیده است.

***مساحت سرم که زیاد نشده!**

شــیخ انصاری(ره) در زمان گمنامی که به سلمانی می‌رفت و یک قِران می‌داد. بعد هم که مشهور شد به همان سلمانی می‌رفت و یک قِران می‌داد. پیرایشگر گفت: زمانی که ناشناخته بودید یک قِران می‌دادید، حالا هم یک قران؟!. شیخ گفت: نامم مشهور شده، مساحت سرم که زیاد نشده است!.

*** نگاه معرفتی یک جانباز هنگام قطع شدن دستش**

به ملاقات یکی از مجروحین و جانبازان جنگ رفتم که ترکشی به دستش اصابت کرده بود و می‌خواستند دستش را قطع کنند. از من پرسید: وقتی دست راستم قطع شد، باز به خاطر گناهانی که با دست چپم انجام داده‌ام، کیفر خواهم شد و دست چپم علیه من در قیامت، شهادت خواهد داد و یا اینکه خداوند مرا خواهد بخشید؟با خود گفتم: به راستی خداوند چه اولیائی دارد!

***خدمت به انقلاب حتی در بستر بیماری**

در دوران هشت سال دفاع مقدّس روزی به منزل مرحوم کوثری، از منبری‌های قدیمی و مرثیه‌خوان حضرت اباعبداللّه الحسین(ع)، رفتم تا از پدرش عیادت کنم. پیرمرد به صورت مشـــتی استخوان در گوشه‌ای قرار داشت، ولی می‌گفت: من فکر کردم که باید کاری برای انقلاب بکنم و ســهمی در جنگ داشته باشم. لذا شب‌ها که خوابم نمی‌برد، شبی چند ساعت رادیو عراق را خوب گوش می‌دهم و وقتی مصاحبه اسرای ایرانی را پخش می‌کنند، مشخّصات آنها را یادداشت می‌کنم و روز بعد به خانواده‌شان در هر شهری که باشند تلفن می‌کنم و آنها را از نگرانی درمی‌آورم. مدت‌هاست که چنین کاری را انجام می‌دهم.

*** در مراسم حج دیدم یک سودانی، پیرمردی ایرانی را که خسته و ناتوان شده بود به دوش گرفته تا به مقصد برساند. به او گفتم: به چه انگیزه‌ای یک ایرانی را به دوش گرفته‌ای؟. گفت: به عشق خمینی!**

***مغز من ارز است نه این طلا!**

یکی از دانشمندان ایرانی از رفتار بعضی مسئولین رنجیده بود و تصمیم گرفت به خارج از کشــور برود. اموالش را به طلا تبدیل کرد و عازم سفر شد. در فرودگاه از رفتن او ممانعت کرده و گفتند: طلا مثل ارز اســت و خروج ارز از کشــور ممنوع است. او اشاره به مغزش کرد و گفت: آقا! واللّه این ارز است!. البته پس از مدتی وسایل برگشتِ او به کشور فراهم شد و مشغولِ فعالیّت گردید.

***آیا امام حسین(ع) این نوع حجاب و پوشـــش را دوست دارد؟**

خانمی با حجابِ نامناسب وارد ماشــین شد و شروع کرد به خواندن زیارت عاشورا. راننده دید با آن قیافه زیارت عاشورا می‌خواند. پرسید: زیارت عاشورا می‌خوانید؟. خانم گفت: بله، راننده گفت: آیا امام حسین(ع) این نوع حجاب و پوشش را دوست دارد؟ خانــم یکّه خورد و گفت: مرا بــه خانه برگردانید؛ به منزل رفت و لباس مناســبی پوشید و از راننده تشکّر کرد. راستی علاقه به امام حسین(ع) چه می‌کند.

***عشق به خمینی یک سودانی در حج**

در مراسم حج دیدم یک سودانی، پیرمردی ایرانی را که خسته و ناتوان شده بود به دوش گرفته تا به مقصد برساند. به او گفتم: به چه انگیزه‌ای یک ایرانی را به دوش گرفته‌ای؟ گفت: به عشق خمینی!

***همان سیدی که برای شما بلند نشد!**

پس از قیام پانزده خرداد، شاه به اسداللّه عَلَم، وزیر دربار گفت: این خمینی کیســـت که آشــوب به راه انداخته است؟ عَلَم گفت: یادتان هســـت وقتی شما به منزل آیت‌اللّه العظمی بروجردی(ره) در قم وارد شدید همه علما بلند شدند، امّا یک سیدی بلند نشد؟. شاه گفت: بله، عَلَم گفت: این همان است!

***امر به معروف با چاشنی سوهان و شیرینی**

در زمان طاغوت دوســـتی در قم داشـــتم که می‌گفت: وقتی می‌خواهم به مســافرت بروم، مقداری سوهان و شیرینی می‌خرم و همین که وارد اتوبوس شـــدم به راننده و شــاگرد راننده تعارف می‌کنم. در بین راه یا موسیقی روشن نمی‌کند و یا اگر روشن کرد با تذکّر من خاموش می‌کند.

***قطع سخنرانی مدیرکل در موقع اذان**

یکی از مدیران کل آموزش و پرورش مشغولِ سخنرانی بود که صدای اذان بلند شد؛ گفت: آقایان! اگر رسول‌اللّه(ص) الآن زنده بود چه می‌کرد؟ نماز می‌خواند یا ســخنرانی می‌کرد؟ لذا سخنرانی را قطع کرد و شروع به اذان گفتن کرد و پس از اقامه نماز، سخنرانی را ادامه داد.

***نمازِ در بیابان و مسلمان شدن پروفسور فرانسوی**

آیت‌اللّه مصباح یزدی می‌گفتند: در فرانسه از پروفسور مسلمانی پرســیدم: شما چطور مسلمان شدید؟ گفت: در یکی از جاده‌های الجزایر در حال سفر بودم، کنار جاده، مردی را دیدم که خم و راست می‌شود. ماشین را نگه داشتم و از او پرسیدم چه می‌کنی؟ گفت: من مسلمانم و این مراسم دینی من است. گفتم: آخر در بیابان آن هم تنها. گفت: خدا همه جا هســت. همین ماجرا جرقّه‌ای شد تا من دربارهٔ اسلام تحقیق کنم و خداوند لطف کرد و مسلمان شدم.

***نظم دقیق شهید بهشتی**

در زمان طاغوت قرار ملاقاتی با شــهید بهشـــتی داشتم، برای اینکه بیشتر با ایشان صحبت کنم، ده دقیقه زودتر رفتم. وقتی در زدم؛ خودش در را باز کرد و گفت: قرار ما با شــما ســاعت ۴ بود، الآن ده دقیقه به چهار اســت؛ شــما تشریف داشته باشید من دَه دقیقه دیگر می‌آیم.

*** در زمان طاغوت قرار ملاقاتی با شهید بهشتی داشتم، برای اینکه بیشتر با ایشان صحبت کنم، ده دقیقه زودتر رفتم. وقتی در زدم؛ خودش در را باز کرد و گفت: قرار ما با شما ساعت ۴ بود، الآن ده دقیقه به چهار است؛ شما تشریف داشته باشید من دَه دقیقه دیگر می‌آیم.**

*** چرا از همسایه‌ات خبر نداشتی!**

سید بحرِالعلوم(ره) یکی از مراجع نجف، شبی خادم خود را به منزل آیت‌اللّه ســید جواد عاملی فرستاد که زود تشریف بیاورید. بلافاصله ســید جواد عاملی خودش را به خانه ســید رساند. سیّد بحرالعلوم فرمود: هیچ می‌دانید که همســایه شما هفت روز است، چیزی ندارد بخورد و از کاسب محل نسیه می‌گیرد. امشب بقّال به او خرمای نســیه نداده و او با دست خالی و روی شرمسار به خانه برگشته است؟. آیت‌اللّه عاملی گفت: خبر نداشتم! سید فرمود: اگر خبر داشتی و بی‌اعتنا بودی که می‌گفتم کافر شده‌ای، من ناراحتم که چرا خبر نداشــتی؛ بعد فرمود: این غـذا را خادم من می‌آورد تا پشــت درب منزل آن فقیر، آنگاه شما غذا را به خانه او ببر و بگو می‌خواهیم امشب با هم شام بخوریم.

مرد فقیر پــس از دریافت غذا گفت: احــدی از ماجرای من خبر نداشــت شما چطور خبردار شدید که ما چیزی برای خوردن نداریم.

*** هشت بار زایمانِ در یک سال**

مرجع تقلید آیت‌اللّه ســید ابوالحســن اصفهانی، نســبت به خانواده‌های بی‌بضاعت خیلی حسّاس بود و هر یک از آنان که صاحب فرزند می‌شد یکصد تومان برای خرج زایمان همسرش به او می‌داد.

مردی نزد خود گفت: آقا ســنّش زیاد شــده و هوش و حواس درستی ندارد و می‌توانم پول بیشتری از او بگیرم. اعیاد مذهبی که می‌رسید در شلوغی خدمت آقا می‌رسید و می‌گفت: دیشب خداوند بچه‌ای به ما داده است، آقا هم صد تومان به او می‌داد. آن مرد به دوستانش گفت: نگفتم آقا توجّه ندارد. دوستانش گفتند: آقا توجّه دارد، ولی برای حفظ آبروی تو تغافل می‌کند.

بالاخره وقتی برای گرفتن صد تومان هشتم خدمت آقا رسید، آقا پول را به او داد و آهســته کنار گوشــش فرمود: قدر خانمت را داشته باش که در یک سال هشت بار برایت زایمان کرده است!!

*** حفظ آبرو**

مرجع تقلید شیعه حضرت آیت‌اللّه سید ابوالحسن اصفهانی(ره) نماینده‌ای را به یکی از شــهرها اعزام کــرد. پس از مدّتی مرتّب شــکایاتی از او می‌رســید. عدّه‌ای از مردم خدمت آقا رسیده و از عملکرد بد نماینده ســخن گفتند. آقا فرمود: می‌دانم. گفتند: اگر می‌دانیــد پس چرا او را عوض نمی‌کنیــد؟. فرمود: این آقا قبل از اینکه نماینده من بشــود یک کیلو آبرو داشــت، پس از حکم من آبرویش ده کیلو شــد، حالا باید من بگونه‌ای او را عوض کنم که آبروی خودش حفظ شود.

*** منظور از واجبات**

در یکی از کوچه‌های کاشــان دو تا خانم به هم رسیدند؛ یکی از آنها به دیگری گفت: من تمام واجبات دخترم را درست کرده‌ام. عالِمی از آنجا می‌گذشت پیش خود گفت: من که این همه درس دین خوانده‌ام نتوانسته‌ام تاکنون واجباتم را درست کنم، این خانم چگونه موفّق شــده است؟. در این هنگام شنید آن زن به دیگری می‌گوید: برای دخترم لحاف دوخته‌ام، سرویس چینی خریده‌ام و... مرد عالم گفت: حالا فهمیدم منظور از واجبات چیست.

*** کمک همسر به شوهر در مسائل فقهی**

علامه مجلسی(ره) دختری به نام آمنه داشت؛ همچنین شاگرد خوش اســتعداد فقیری به نام ملاصالح مازندرانی داشت. ملاصالح به‌قدری فقیر بود که در پرتو نور چراغ مســتراح مدرســه درس می‌خواند.

روزی علامه به دخترش گفت: آیا مایل هستی با طلبه فقیری ازدواج کنی؟ دختر که خود دانشمندی فرزانه بود، گفت: فقر عیب نیست. سرانجام ازدواج صورت گرفت. ملاصالح می‌گوید: گاهی در مســائل فقهی در می‌ماندم، از همسرم آمنه کمک می‌گرفتم و او حل می‌کرد.

*** این گونه پیام تسلیت بنویسید!**

مادرِ یکی از مســئولین فــوت کرده بود. دفتــر یکی از علما تسلیت‌نامه‌ای تنظیم کرده و نوشتند: بسیار متأسّفیم. وقتی جهت امضا خدمت آن عالم بردند، فرمود: کلمه بسیار را حذف کنید، دروغ است. بعد فرمود: کلمه متأسّفم را نیز حذف کنید. همین اندازه طلب مغفرت کنید، کافی است. ما نباید دروغ بنویسیم.

*** دعا نویسی علامه امینی و کمک امام علی(ع)**

مرحوم علامه امینی می‌گوید: وارد جلســه‌ای در شــهر بغداد شــدم که دانشمندان بزرگ اهل سنت شرکت داشتند. وقتی وارد شدم هیچ کس به من اعتنا نکرد و من نزدیک در و کنار کفش‌کن نشستم. پسری وارد شد تا به من رسید گفت: «هذا هو» این همان است. نگران شــدم نکند توطئه‌ای باشد. پرسیدم قصه چیست؟. گفتند: نگران نباشید!. مادر این بچه مبتلا به بیماری حمله و غش بوده، عالمی برایش دعا نوشــته و خوب شــده است؛ حالا دعا گم شــده و مادر دوباره به حال بیماری برگشته است، پسربچه تا شما را دید فکر کرد شــما همان عالم دعانویس هســتید؛ چون عمّامه شما شــکل عمّامه اوست. حالا ممکن است شما دعایی بنویسید. علامه می‌فرماید: من در تفسیر و تاریخ و ... وارد بودم، امّا در عمرم دعا ننوشته بودم. کاغذ خواستم و آیه‌ای از قرآن را در آن نوشتم، همین که دعا را بردند، عبایم را جلوی چشمانم انداختم و از همان مجلس بغداد، به نجف سلامی دادم: «السلام علیک یا اباالحسن یا امیرالمؤمنین» و بعد گفتم: آقا! یک حواله دادم آبروی ما را حفظ کن. لحظاتی بعد پسربچه به وسط سالن پرید و گفت: مادرم خوب شد! مادرم خوب شد! قصه که به اینجا رسید مرا با سلام و احترام در بالای مجلس نشاندند.

***اذان با صدای بلند در وقت نماز**

یکی از ویژگی‌های شــهید بزرگوار سید مجتبی نواب صفوی ایــن بود که به هنگام نماز هر کجا بود اذان می‌گفت و به یاران و طرفدارانش هم سفارش کرده بود وقت نماز هر کجا بودید با صدای بلند اذان بگویید.

*** گویا مردم این شهر هیچ دینی ندارند!**

شــخصی وارد شهری شد، روز شــنبه بود و بازارها باز. گفت: الحمدللّه در این شهر یهودی نیست. فردای آن روز، یعنی یکشنبه به بازار آمد، دید بازار باز است. گفت: الحمدللّه، در این شهر مسیحی هم نیست. روز جمعه شد، دید مغازه‌ها باز است! گفت: گویا مردم این شهر هیچ دینی ندارند!

*** راز نیامدن عمدی استاد در درس!**

اســتادم آیت‌اللّه رضوانی می‌فرمود: نزد آیــت‌اللّه فکور درس می‌خواندم. چند روزی که از درس گذشت استاد نیامد. به خانه‌اش رفتیم و علّت غیبت وی را جویا شدیم. گفت: راستش را بخواهید ترسیدم درسم را نپسندید و برای شما قابل استفاده نباشد؛ لذا دو سه روز غیبت کردم تا اگر علاقه‌مند نیستید راحت به درس نیایید.

*** منتظر صد تومانِ شما هستم!**

یکــی از طلبه‌های ایرانی که در نجــف درس می‌خواند، وضع معیشــتی ســختی پیدا کرده بود. به حــرم امیرالمؤمنین علی علیه‌الســلام مشرّف شد و گفت: یاعلی! دستم به دامنت، شما آن امام مهربانی هســتی که به فقرا سر می‌زدی، من هم در آتش فقر می‌ســوزم؛ آقایی بفرما، لطفــی کن تا همین لحظاتی که در حرم هستم یک نفر صدتومانی به من بدهد!

دقایقی نگذشته بود که تازه واردی از ایران او را دید و سلام و علیک کردند. پرســید از ایران چه خبر؟ زائر گفت: روز آخری که می‌آمدم پدرت مرا دید و صد تومان برایت فرســتاده است. طلبه ایرانی صدتومان را گرفت و به کنار ضریح آمد و عرض کرد: یاعلی! این صد تومان از پدرم می‌باشــد، منتظر صد تومانِ شــما هستم.

*** مادرِ یکی از مسئولین فوت کرده بود. دفتر یکی از علما تسلیت‌نامه‌ای تنظیم کرده و نوشتند: بسیار متأسّفیم. وقتی جهت امضا خدمت آن عالم بردند، فرمود: کلمه بسیار را حذف کنید، دروغ است. بعد فرمود: کلمه متأسّفم را نیز حذف کنید. همین اندازه طلب مغفرت کنید، کافی است. ما نباید دروغ بنویسیم.**

وقتی به منزل رســید متوجّه شــد صد تومانی نیست، به سمت حرم دوید دید حرم بســته است. فردای آن روز به کفشداری‌ها و مغازه‌ها اعلام کرد، ولی خبری از صدتومان نشــد. ماجرا را برای اســتادش تعریف کرد. استاد گفت: تو به مولایت توهین کرده‌ای. گرچه صدتومان را پدرت فرستاده بود، ولی هزار شرط لازم داشت تا او در همان ساعت تو را پیدا کند و به دستت بسپارد. وضو بگیر و برای عذرخواهی به حرم برو.

طلبه به حرم آمد و عذرخواهی کرد. در همان حال زن عربی جلو آمد و گفت: من چند شب پیش به حرم می‌آمدم که مبلغی پول پیدا کرده‌ام. طلبه نشانی پول خود را که داد، زن پول را به او داد. پس‌از دریافت پول در حالی که از مولا تشکّر می‌کرد، از حرم خارج شد.

***شکست دانشمند در دو رشته شغلی**

پدر داروین پزشــک بود و به داروین گفت: دوست دارم تو نیز پزشــک شوی. او هم دنبال پزشکی رفت، ولی شکست خورد و از طرف خانواده‌اش مورد ســرزنش قرار گرفت. این دفعه به پیشنهاد خانواده‌اش تصمیم گرفت، روحانی کلیسا شود، باز هم شکست خورد و دوباره سرزنش شد. بعد از دو مرتبه شکست به سراغ رشته علوم طبیعی رفت و صاحب نظریه‌ای مشهور شد.

آری بسیارند کسانی که در رشته‌ای شکست می‌خورند، ولی اگر تغییر شغل، حرفه و رشته علمی بدهند، موفّق می‌شوند.

امید به خدا یا خود

انســان باید خودستایی نکند و در اوج دارندگی بداند که نادار و فقیر است و آنچه دارد، مالکش کسی دیگر است. اصولا در دنیا مالکیت حقیقی برای انسان نیست، اما در آخرت انسان به ســبب آنکه با غنای الهی به غنا می‌رسد، مالک حقیقی می‌شود و هر چه در بهشتش دارد واقعا مال اوست.

کسی گمان نکند که با عقل اقتصادی و مدیریت خود به جایی رسیده و سرمایه‌دار شده و ثروتی اندوخته است، چنانکه قارون می‌گفت: إِنَّ مَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِندِی؛ به درستی آنچه دارم از علم خودم است. (قصص، آیه۷۸) در حالی که خداوند می‌فرماید: وَمَا بِکُم مِّن نِّعْمَة فَمِنَ‌اللّهِ؛ هیچ نعمتی در اختیار شما نیست مگر آنکه از خداست. (نحل، آیه ۵۳)

اصولا تربیت قرآنی انســان را غیب باور می‌کند و بر آن است تا انسان از خود و اسباب مادی و محسوس بریده شود و همه توجهش به غیب و خدا باشد؛ زیرا اگر کشت وکاری به محصول می‌رسد و نطفه‌ای موجود می‌شود، همه به زراعت و خلقت الهی است. (واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴؛ ۵۸ و ۵۹)

از همین‌رو در قرآن به مومنان متقی گفته می‌شــود که امیدشــان به آن چیزی باشد که گمانش را ندارند. (طلاق، آیات ۲ و ۳) در روایت اســت که امــام می‌فرماید: کُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَی مِنْــکَ لِمَا تَرْجُو؛ یعنی امیدت به آنچه امید نداری نسبت به آنچه امید داری بیشتر باشد (الامالی، الشیخ الصدوق، ص۱۷۸).

پس تکیه و اعتماد مومن باید به عالم غیب بیش از عالم شهادت باشد و به جای اینکه دل به دارو و درمان و درمانگر ببندد، باید به خدا دل ببندد.

کوک چهارم

یک روز بعد از پایان کلاس شــرح مثنوی، اســتاد علامه جعفری فرمودند:

مــن خیلی فکر کردم و به این جمع بندی رســیده ام که رســالت ۱۲۴ هزار پیغمبر در یک جمله خلاصه می‌شود و آن «کوک چهارم» است و جمع مریدان مثل من با چشمانی گرد پرسان بودند که «کوک چهارم» چیست!؟

علامه با آن لهجه شیرین توضیح می‌دهند که:

کسی کفشــش را برای تعمیر نزد کفاش می‌برد. کفاش با نگاهی می‌گوید این کفش سه کوک می‌خواهد و هر کوک مثلا ده تومان و خرج کفش می‌شود سی تومان.

مشتری هم قبول می‌کند. پول را می‌دهد و می‌رود تا ساعتی دیگر برگردد و سوار کفش تعمیر شده بشود.

کفاش دست به کار می‌شود.کوک اول.کوک دوم.و در نهایت کوک سوم و تمام ...اما...

اما با یک نگاه عمیق در می‌یابد اگرچه کار تمام است ولی یک کوک دیگر اگر بزند عمر کفش بیشــتر می‌شود و کفش کفش‌تر خواهد شد.

از یک سو قرار مالی را گذاشته و نمی‌شود طلب اضافه کند و از سوی دیگر دو دل است که کوک چهارم را بزند یا نزند...

او میان نفع و اخلاق، میان دل و قاعده توافق، مانده است.

یک دوراهی ساده که هیچ کدام خلاف عقل نیست.

اگر کوک چهارم را نزند هیچ خلافی نکرده. اما اگر بزند به رسالت ۱۲۴ هزار پیامبر تعظیم کرده... اگر کوک چهارم را نزند روی خط توافق و قانون رفته اما اگر بزند صدای لبیک او آسمان اخلاق را پر خواهد کرد.

دنیا پر از فرصت کوک چهارم است و من و تو کفاش‌های دو دل...

به نقل از بهمن حبشی از شاگردان استاد علامه جعفری
از: سایتwww.afsaran.ir

بهشت؛ پاداش صبر کنندگان

خداوند در قرآن می‌فرماید: سَلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ؛ به آنان که وارد بهشــت شــدند می‌گویند: «درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!» (رعد، آیه ۲۴).

از این آیه و آیات دیگر به دست می‌آید که بهشت پاداش صبر اســت. حال این صبر در اطاعت یا صبر در مصیبت یا بر معصیت باشد فرقی نمی‌کند؛ زیرا در زندگی انسان همواره مشکلاتی است که بدون صبر و شکیبایی نمی‌توان بر آنها فائق آمد.

خداوند در قرآن از جمله در آیه ۱۵۳ سوره بقره می‌فرماید در مشکلات زندگی از صبر و نماز استعانت بجوئید: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَة إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از شکیبایی و نماز یاری جویید زیرا خدا با صابران است.

علامه طبرســی در مجمع‌البیان در ذیل آیه پیش گفته رعد می‌گوید: روشن است که در آیه شریفه «یقولون» به خاطر دلالت کلام حذف شــده و منظور از «سلام» نیز، نه سلام گفتن تنها بر آنان است، بلکه منظور این است که سلامت و کرامت و نیک‌بختی و پاداش پرشــکوه خدا بی‌هیچ رنــج و ناراحتی و زیان، همواره بر شــما باد. بدین‌سان فرشــتگان به آنان می‌گویند: خدا به شما به خاطر پایداری و شکیبایی تحسین‌برانگیزتان، در برابر مشکلات و رنج‌های دنیا و در راه فرمانبرداری از او و پایداری در برابر وسوسه نفس و شــیطان و شیطان‌صفتان، پاداشی پرشکوه ارزانی داشته و شما را از ترس و گرفتاری‌های سرای آخرت و روز رستاخیز آسوده و در امان داشته است.

پس انســان باید با تحمل مشــکلات و مشقات با استقامت و پایداری، کشت برای آخرت کند تا در آخرت با افزایش فضل الهی این کشت را درو کند.

چراغ راه

عیب پوش، دشمن است

قال‌الامام علی(ع): «من ساتر عیبک فهو عدوک»

امام‌علی(ع) فرمود: کسی که عیوب و کاستی‌های تو را [از تو] پنهان کند (و به منظور اصلاح، آنها را به تو تذکر ندهد) دشمن تواست.[1]

---

[1] ١- الحیاة، ج١، ص ١٩٨

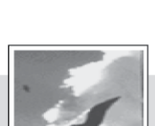

حکایت خوبان

لزوم ارزیابی اشخاص با ملاک‌های حق و باطل

شخصی به نام حارث بن حوط پیش از آغاز جنگ جمل وقتی به رهبران دو سپاه نگاه کرد دید که رهبری هر کدام از آنها برعهده شخصیت‌های بزرگی است؛ از طرفی امام علی(ع) و یاران بزرگش را می‌دید و از ســوی دیگر، شخصیت‌هایی همچون طلحه، زبیرو عاشیه را در سپاه مقابل مشاهده می‌کرد. حیران و سرگردان شد، تشخیص حق برایش مشکل بود. به محضر امیرمومنان(ع) آمد و مسئله را با او در میان گذاشت، و از آن حضرت پرسید: آیا ممکن است طلحه و زبیر که از با سابقه‌ترین مسلمانان بوده‌اند، و عایشه همسر پیامبر(ص) و امالمومنین بر باطل اجتماع کنند؟ چگونه ممکن اســت که چنین شخصیت‌هایی به اشتباه و مسیر باطل روند؟ این فرد، در حقیقت معیار و مقیاس تشخیص راه درست را اشخاص و سوابق آنان قرار داده بود. امام علی(ع) در پاسخ فرمود:

حارث! کوتاه بینانه نگریســتی نه عمیق و زیرکانه، و سرگردان ماندی، تو نه حق را شــناخته‌ای تا بدانی اهل حق چه کســانی هستند و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمانی‌اند!

گفتنی است این حدیث در منابع مختلف به عبارت‌های دیگری مطرح شده است.[1]

---

[1] ١- نهج‌البلاغه، حکمت ٢٦٢ / روضه الواعظین، ص ٣١

پرسش و پاسخ

معیارهای اخلاقی نقد

پرسش:

مقوله نقد و انتقاد در جامعه چه زمانی می‌تواند ســازنده و کارآیی لازم را جهت برطرف کردن ضعف‌ها، عیب‌ها، و یا انحرافات داشته باشد؟

پاسخ:

مهم‌ترین وجه تمایز میان نقد ســازنده در جامعه و نقد تخریبی در ملاک‌ها و معیارهای اخلاقی اســت که تحت هر شرایطی باید با مقوله نقد همراه باشد و هرگاه نقد از پشتوانه اخلاقی آن تهی گردد به نقد تخریبی منجر می‌شود. اساسا نقــد و انتقاد در هر جامعه‌ای به‌عنوان عملی که به تبیین و تشــریح ضعف‌ها و کاستی‌های افراد، جریان‌ها و سازمان‌ها و مکاتب فکری و سیاسی مربوطه می‌پردازد، بیش از هر چیزی نیازمند رعایت اصول اخلاقی است. این فرایند فکری که تاثیر زیادی در رشد و تکامل فردی و گروهی و سازمانی جامعه دارد، در صورتی که به اخلاق مجهز نباشد می‌تواند مانع رشد، تکامل و یکپارچگی جامعه شده و همدلی و همکاری اجتماعی را از بین ببرد. اینک به برخی از اهم معیارهای اخلاقی نقد ذیلا اشاره می‌کنیم.

١- رعایت عدالت و انصاف

نقد سازنده نقدی است که به پوشاندن خوبی‌ها نیانجامد. علاوه بر این نادیده انگاشتن خوبی‌های یک عمل، رویکردها و تفکرات و... چون نوعی کتمان حقیقت اســت و نیز باعث انحراف ذهن مخاطب از فهم تمام حقیقت اســت، نوعی دروغ عملی به شمار می‌رود و امری ناپسند از منظر اخلاقی است.

٢- رعایت ادب و احترام

رعایــت ادب و احترام در گفتار و کردار، فــارغ از بحث نقد و انتقاد، یکی از توصیه‌های مهم در همه آموزه‌های وحیانی و عقلانی به شمار می‌رود. فرایند فکری نقد باید از هرگونه تحقیر، به کار بردن الفاظ رکیک، تهمت، افترا و پلشتی‌گویی به دور باشد.

٣- دلسوزی و خیرخواهی

فلســفه نقد پیش رفتن، اصلاح و به کمال رساندن است، و لازمه تمام اینها دلسوز بودن و خیرخواهی است. اگر کسی بدون دغدغه نسبت به رشد فرد یا جامعه اقدام به فهرست کردن ضعف‌ها و عیب‌های موجود بکند، این کار را سیاه‌نمایی و تخریب و تضعیف فرد و جامعه به شمار می‌آورند.

٤- صداقت و شفافیت

صدق، راستی و شفافیت و پرهیز از هر نوع پنهان‌کاری و لاپوشانی و نیز طرح باز و شفاف موضوع در زمره مهم‌ترین معیارهای نقد در شرایط امروز به حساب می‌آید.

٥- جامعیت مطالعه

واقعیات و حقایق جهان هستی به آسانی پیش روی ما قرار نمی‌گیرند و شناخت آنها نیازمند تبحر، ابزار، تخصص، کشف و خلاقیت است، بنابراین مطالعه امور این جهان باید با مطالعه عمیق و جامعیت همراه باشد تا خدای ناکرده با نقص پژوهش و تحقیق، حقیقت نقد وارونه و ناقص جلوه نکند، و تبدیل به ضد ارزش گردد.

٦- تعمیم نقد و پذیرش حق آگاهی مردم

در جوامع امروزی، نقدها در رسانه‌های عمومی، همگانی و همایش‌ها مطرح می‌شــوند، بنابراین اخلاق نقد در شرایط کنونی مبتنی بر اعلام عمومی و آشکار شدن همه امور اجتماعی برای همگان بدون تبعیض است. عدم بیان اطلاعات و حقایق برای اقشاری خاص و یا بدنه اجتماعی جامعه به مثابه کتمان حقایق و در جهل نگهداشتن آنان است.

٧- ترجیح منافع ملی و عمومی

نقــد بدون توجــه به لزوم تامین منافع ملی و عمومــی و البته حفظ منافع قانونی خصوصی میسر نمی‌شود. در فرایند نقد سازنده عدم آشکارسازی اطلاعات و معلومات به منزله کتمان حقایق برای بخشی از بدنه جامعه و در نهایت خیانت به منافع عمومی تلقی می‌شود.

٨- پرهیز از تعارفات و ملاحظات

در فرایند نقــد، هرگونه ملاحظات خویشــاوندی، قومی، نــژادی، گروهی و پیوندهــای دیگــر مبتنــی بــر منافع مشــترک ممنــوع اســت. تعارفات و مصلحت‌اندیشی‌های بی‌مورد، بزرگ‌ترین دشمن حقیقت بوده و سرچشمه ظلم و ستم به مخاطبین به شمار می‌آید.

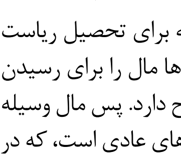

سلوک عارفانه

ترجیح جاه بر مال برای سالک دنیاپرست

(بدان ای سالک راه خدا!) یکی از ابزارهایی که برای تحصیل ریاست باطله به کار گرفته می‌شود مال است. همه انسان‌ها مال را برای رسیدن به مقام فدا می‌کنند، و برای آنان جاه بر مال ترجیح دارد. پس مال وسیله خوبی برای منحرف کردن و مغلوب نمودن انسان‌های عادی است، که در نهایت به بردگی و تسخیر آنان منجر خواهد شد. از طرفی دیگر ریاست حقه، پر از مشــقت و دردسر است و هیچ لذتی ندارد، اما ریاست باطله، لذت و راحتی بســیار دارد، لذا باید برای رســیدن به آن راحتی و لذت فراوان خرج کرد! باید مال را فدای مقام کرد تا به ریاســت باطله رسید. افرادی که پولشان را خرج می‌کنند تا به ریاست باطله برسند، خسرالدنیا و الاخره هســتند، حال آنکه حقیقت ریاست، موهبتی اعطایی از جانب خداوند است.[1]

---

[1] ١- رسائل بندگی، آیت‌اللّه شیخ مجتبی تهرانی، ص ٣١٦

صفحه معارف روزهای: یک‌شنبه، سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود

تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱